

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که در تعبیر مرحوم نائینی بود فرق بین امارات و اصول به لحاظ حجیت مثبتات و عدم حجیت مثبتات کما هو المشهور در لسان اصولیین در این دوست سیصد سال اخیر، این بحث را عرض کردیم مرحوم نائینی تقریب فرمودند که نتیجه اش این شد که در باب امارات چون جهت کشف دارد و شارع تتمیم کشف کرده لوازمش حجت است اما در باب اصول چون جری عملی است این طوری در عبارت فوائد آمده، مثبتات آن حجت نیست و این مطلب را هم عرض کردیم مرحوم آقای آقا ضیا هم دارند با یک تقریب دیگری و مرحوم آقای خوئی فرمودند مثبتات حجت نیست مطلقا چه در امارات و چه در اصول لکن در خصوص جایی که اماره جنبه اخبار و حکایت دارد مثبتاتش حجت است، این خلاصه سه نظر چون فعلا عرض کردیم خیلی متعرض بقیه انظار چون با دقت و توضیحی که داده می شود بقیه انظار هم نگاه بکنید کاملا فهمیده می شود.

ما عرض کردیم ابتدائا نکته اول این بود که در باب امارات ما چیزی به عنوان اماره نداریم، عرض کردیم در مرحله تنجز تکلیف در درجه اول ما تعامل با حد الواقع می کنیم، اصطلاحا این تعامل ما با حد الواقع مورد امارات است، در این تعامل با حد الواقع ما جهل خودمان را در نظر نمی گیریم، خیال می کنیم به واقع رسیدیم ولو اشتباه کرده باشیم چون تعامل ما با حد الواقع است پس این موردی است که به اصطلاح حالا فرض کنید بین می آید، حکم حاکم می آید، خبر واحد می آید، خبر ثقه می آید، خبر عادل می آید، قول اهل خبره دکتر می گوید شما چنین مرضی دارید و غیر ذلک اقرار شخص، این ها همه شان در آن ها یک نحوه کشف از واقع هست، یک نکته اساسی در تمام این ها، این ها سعی می کنند شما را به واقع برسانند طبعا با درجات مختلف و باز هم با نظر این که افراد برایشان درجات مختلفی پیدا می شود.

آیت الله مددی: خب می گوید حکم دینی این است، حکم الهی این است، قاضی چرا می گوید این طور است؟ وکیل، وکیل که به شما می گوید، می گوید موکل من حرفش این است، من این کتاب را به صد هزار تومان خریدم چون موکلم گفت، شما را به موکل می رساند.

پرسش: حاکم نمی گوید حکم الله این است، می گوید این را در جامعه اجرا بکنید

آیت الله مددی: بله می گوید اجرا بکنید اما به چه عنوان؟ به عنوان این که قانون است.

پرسش: به خاطر رفع اختلاف

آیت الله مددی: به رفع اختلاف حجیت درست می کند و إلا حکم قانون می داند، یا حکم الله یا حاکم که کشکی حکم نمی کند

پرسش: خدا من را حاکم قرار داده مصلحت جامعه را در این می بینم که مثلاً

آیت الله مددی: آن مصلحت جامعه آن مناط جعل حجیت است، اما وقتی خودش می گوید با قطع نظر از آن مصلحت جامعه حکم را بیان می کند، چون بنا نیست که من در آوردی حرف بزنند

پرسش: فرقی با مفتی چی می شود؟

آیت الله مددی: مفتی هم حکم الهی را می گوید، این حکم واقع را می گوید، فرقی این است، دو نفر با همدیگر اختلاف دارند می گویند طبق شواهد شرعی ایشان مالک است، این هم، آن می گوید نه خمر مطلقاً حرام است یا نجس است، فرق نمی کند. در واقعه شخصی رفع اختلاف می شود قاضی، در حکم کلی می شود مفتی، و لذا مفتی هم شانش این نیست که در موارد شخصی حکم بکند، مثل این مایع آب است یا سرکه است یا خمر است، شان مفتی این نیست اما حاکم و قاضی در این خصوصیات وارد می شود.

علی ای حال پس ما یک عرض عریضی داریم اخبار ذی الید هست این ها تمام حالتی دارد که یک نحو از کشف از واقع است، این کشف از واقع را ما اصطلاحاً در اصول حجج می گوئیم، امارات بهش می گوئیم، طرق بهش می گوئیم، حالا ممکن است حجج و طرق را در احکام بکار ببریم، امارات را در موضوعات خارجی، مراد یکی است، حالا ما اصطلاح بگذاریم یک اصطلاح، آن ها نکته

اش مهم نیست، آن نکته اساسی این است که این آقایان از راه دلیل حجیت وارد شدند، ما به دلیل حجیت این کاری را که خود ما انجام می دهیم قبل از دلیل حجیت، ما تارة حس می کنیم یعنی سعی می کنیم خودمان را به واقع برسانیم و لذا اگر حاکم حکم کرد، قاضی حکم کرد نپسندیدیم اشکال و اختلاف پیدا شد می گوئیم به استیناف برود، آن هم نپسندیدیم، چون مثل این که استیناف را دو مرتبه قبول می کنند، دیگه قبول نمی کنند، به استیناف دوم برود یا اگر پزشک که گفت اطمینان پیدا نکردیم می گوئیم شورای پزشکی تشکیل بدهند، دو نفر سه نفر چهار نفر از دکتر ها نظر بدهند، این نظر سنجی که اسمش را ما اصطلاحا مشورت می گذاریم من همیشه به مناسبت هایی مطالب دیگر هم می گوئیم، عرض کردیم مشورت غیر از شوری است، غیر از امرهم شوری بینهم، مشورت خلاصه اش یک امر روانی است، یک امر نفسی است، احتمال خطا را پایین بیاوریم و احتمال صواب را بالا ببریم، این یک امر روانی است، یک امر ادراکی است، این اسمش مشورت است، اگر یک دکتر گفت این دوا برای شما خوب است فرض کنید مثلاً برای ما هفتاد درصد از قول او آمد، دو تا دیگه گفتند می شود ۷۵ درصد، پنج تا دیگه گفتند می شود ۸۵ درصد، همین جوری بالا می رود، مشورت یک حالت روانی است که همین جهت ادراک با واقع و ارتباط با واقع است، هی سعی می کنیم احتمال خلاف را پایین بیاوریم، احتمال معاکس واقع را پایین بیاوریم اما شورا یک نظام اجتماعی است، اصلاً این امرهم شوری بینهم یک نظام اجتماعی است، این را با شاورهم فی الامر نباید یکی بگیریم، روایاتی که ما در فضل مشورت داریم آن مال مشورت است نه مال شوری، شورا یک نظام اجتماعی است و مراد از شوری در اصطلاح اجتماعی هر نظامی که مبنی باشد بر عدم ولایت یک طبقه معین چون نظام هایی که بشر دارد یا توش ولایت هست، حالا ولایت حزب مثلاً، ولایت پادشاه مثلاً، ولایت نخبگان، ولایت اعیان، ولایت فقیه، هر نظامی که در آن یک نحوه ولایت هست یک طرف در مقابل تمام آن ها شورا است، شورا یک نظام اجتماعی است مبنی بر نفی ولایت، هیچ کس بر جامعه ولایت ندارد به هیچ جهت، این خود جامعه هستند که تصمیم می گیرند، حالا در بعضی از جوامعی که عددشان کم بود در یونان این طور معروف بود که اصلاً خود مردم جمع می شدند یک سکویی هم بود که تریبون بهش می گویند، روی آن قرار می گرفتند یک چیزی می گفتند مردم موافقت می کردند یا مخالفت، حتی دادگاه معروف سقراط این طور بود که مردم

.....

را جمع کردند مردم موافقت کردند که سقراط اعدام بشود، این نحوه حکومت که اصطلاحاً بعدها دموکراسی یعنی حکومت مردم شد از این است، این همان اصطلاح شورا است که مرجعش به نفی ولایت است و لذا شورا به عنوان یک نظام اجتماعی، متأسفانه گاهی خلط هایی برای ما پیدا می شود غیر از مشورت است، مشورت یک امر شخصی است، یک امر روانی است، شما سعی می کنید احتمال خلاف را پایین بیاورید آن مطلبی که محورتان است و احتمال اصابه را بالا ببرید، این را مشورت می گوید

پرسش: با ولایت سازگاری ندارد؟

آیت الله مددی: اصلاً ندارد، شورا با ولایت سازگاری ندارد

پرسش: ولو از طریق شورا هم آن کسی را به عنوان ولی انتخاب بکنند

آیت الله مددی: شورا یعنی رای مردم که معنا ندارد، خب مردم انتخاب کردند، به حسب انتخابشان

پرسش: این شدنی نیست که همه را جمع کرد، مثلاً خیابان می کشند نظر همه را بپرسند

آیت الله مددی: تصادفاً الان امکان دارد، این قدر تلویزیون ها راحت شده، الان این قدر این روابط به عکس، به نظر من الان راحت است، حالا مثلاً پنجاه سال قبل نبود، الان در هر خانه ای دستگاه رای گیری قرار بدهند از آحاد مردم آن هایی که صلاحیت دارند خیلی راحت می شود رای گرفت

پرسش: مبهم ۹:۲۲

آیت الله مددی: اجازه بدید، نگفتم که کیفیت اجرا، حالا کیفیت اجرا که الان هست و نماینده انتخاب می کنند

پرسش: ولایت با ولی است

آیت الله مددی: نه نماینده ولیشان نمی شود و لذا عده ای می گفتند نمایندگی وکالت است، به عنوان وکیل مردم هستند، هر چی که این ها گفتند، حق ندارند خودشان نظرشان را اعلام بکنند. حالا عرض کردیم ما یک بحث کبروی داریم و یک بحث این که در فلان جامعه مثلاً پارلمان و مجلس چکاره است آن بحث دیگری است ما فعلاً وارد آن بحث نمی شویم، آن بحثی که ما الان داریم این است

و لذا شورا یک چیزی شبیه اجماع است، یک چیزی شبیه استحسان است، از فروع آن حساب می شود، استحسان هم عرض کردم ما رآه المسلمون حسن فهو عند الله حسن، استحسان این است که به عبدالله ابن مسعود، اجماع هم که معنایش و لذا چون در حوزه های ما الان متعارف نیست، بلکه شاید در کتب اهل سنت متعارف ما هم نباشد وقتی جزء ادله احکام را ذکر می کنند در حوزه های اهل سنت خب اجماع را به عنوان یکی از مصادر تشریع بیان کردند، یکی از مصادر تشریع هم پیش عده ایشان استحسان است، یعنی ما رآه المسلمون حسن فهو عند الله حسن، اگر پیش مسلمان ها جا افتاد این قابل قبول است، خدا قبول کرده، همین که مسلمان که کرارا هم مثال زدیم مثل نظام بانکی، استحسان را عرض کردم یک اصطلاح اصولی است نه این که من به ذوقم می آید این خوب است، این اصطلاح استحسان نیست، اشتباه نشود، استحسان یعنی یک مطلبی در جامعه اسلامی جا بیفتد وقتی بخواهیم روی ادله حساب بکنیم مشکل داشته باشد اما در جامعه جا افتاده، مراد از استحسان این است، این را دلیل قرار دادند، البته پیش ما نیست، پیش اهل سنت آن هایی که مثلا مثال بارزش در زمان ما همین بانکداری، بانکداری را بخواهیم حساب بکنیم با اصول شرعی جور در نمی آید اما در جوامع اسلامی، در همه جوامع اسلامی جا افتاده، می گوید چون جا افتاده که دنبال دلیل شرعی نگردید، بگوئید همین و اجماع هم که معنایش واضح است، شورا را هم کرارا عرض کردم شورا را در کتاب ابن حزم الاحکام جز ادله شرعیه گرفتند، شورا شبیه همین است که الان می گوید یعنی می گوید اگر جامعه افرادی را انتخاب کردند این ها نظر دادند ولو به خلاف حکم شرعی، این شرعی پیدا می شود، شورا و لذا شورا در این تصور یک نظام است و به اصطلاح فقهی ما مصدری از مصادر تشریع است، ابن حزم دارد، الان در کتاب های ما نیامده، در این کتاب هایی که ما خواندیم اصلا شورا را ندیدیم تا حالا مطرح کرده باشند اما این مطرح شده، من فقط می خواهم بگویم مطرح شده، این شبیه همان اجماع است، چطور اجماع؟ فقط این جا می گویند اگر شورا آمد آن وقت فرض کنید یک رای را فرض کن مثلا اکثریت هفتاد درصد قبول کردند، سی درصد قبول نکردند بعد نظامشان این بود که آن سی درصد هم به احترام هفتاد درصد قبول می کنیم، می شود صد در صد، این صد در صد اسمش اجماع بود، آن هفتاد درصد اسمش شورا بود

پرسش: اصل خود آن اهل سنت مبتنی بر شورا است، به خاطر این قبولش کردند و إلا ادله واقعا ظهور دارد که امرهم شوری بینهم در پارلمان؟ آن ها بله برای این که کار عمر را در شورای خلافت درست بکنند حداقل تابع حداکثر بشود این چیز ها را هم گفتند

آیت الله مددی: ببینید آن ها مسئله سقیفه را روی جهات مختلف درست کردند، احتمال شورا دارد، به قول خودشان ادعای اجماع می کنند، ادعای احتمال این نکته ای که استحسان دارد، یک عبارتی که به عبدالله ابن مسعود نسبت داده شده در همه جا نیست، بعضی از مصادرشان که می خواهید این را هم پیدا بکنید، ما رأه المسلمون حسن فهو عند الله حسن فلذا التقى الله فی قلوب الصحابة، این طوری دارد، جریان سقیفه را به این تفریع می کند، دقت کردید؟ یک صحبت این هم هست، حالا آن بحث سقیفه آن ها بحث های عقایدی است و بحث های دیگری است، اصلا آن بحث عقایدی ربطی به فقه ندارد، یکی از اشتباهاتی که در حوزه های ما آمده خیال می کنند چون حالا مثلا اجماع در سقیفه بود یا نبود یا اجماع بعد پیدا شده چون مثل ابن ابی الحدید می گوید در سقیفه اجماع نشد چون سعد ابن عبادۀ مخالف بود، امیرالمومنین مخالف بود، عده ای مخالف بودند، اما با فوت ابوبکر و آمدن دومی حضرت امیر که بیعت کرد، سعد ابن عبادۀ هم مرد چون سعد ابن عبادۀ با دومی هم بیعت نکرد، نه با اولی و نه با دومی لکن چون مرد یا کشته شد، جنیان کشته شدند علی ما یقال! لذا اتفاق بر عمر شد و هر کسی، اجماع مرکب، ابن ابی الحدید، هر کسی که عمر را قبول دارد ابوبکر را هم قبول دارد پس به این معنا اتفاق! واقعا این ها چاپ شده، این طور نیست که من بگویم، این اوهام را خیال نفرمایید من دارم اوهام را نقل می کنم، این ها را نوشتند جز مسائل کلامی، وضع کلام در اسلام این جوری است، چون بعد اجماع شد با اجماع بعدی با اجماع مرکب اثبات می کنیم خلافت آن اولی را، مثلا یک چیز این جوری.

حالا کیف ما کان خدمتتان عرض کنم که حالا یک مقداری از بحث خارج شدیم، فقط نکته ای که دنبالش بودیم این بود، پس اولاً این مسئله که اگر شما در حد کشف واقع و کشف ادراکی از واقع باشید این یک مسئله است، یک مسئله این که شما می گوئید من به واقع نرسیدم، این فرض شماست، چون به واقع نرسیدم روی جهاتی، حالا آن جهات مصالحش را نمی خواهیم وارد بشویم ابداع می کند یا خود نفس انسان یا خود مقنن ابتدائاً، البته ابداع نفس می خواهد به امضای مقنن برسد، این ابداع می کند، این حالت ابداع این

دقیقا با آن حالت اصلا دو تا حالت متضاد اند دیگه، آن یک ادراکی است که سعی می کند خودش را به واقع ببیند، این یک ادراکی است که خودش را به واقع نمی بیند، فرض می کند که من به واقع نرسیدم و لذا تمایز این دو تا کاملا آشناست، نه این راهی را که آقای خوئی که اماره با این فرق می کند، نه اصلا بحث این نیست، بحث اماره نیست، این ها از یک زاویه دیگه نگاه کردند، لیس لاحد من موالینا، نه ببینید ما خودمان برخوردی که داریم چون عرض کردیم در تنجز از زوایای مختلف تنجز دیده می شود، یکی از زوایای تنجز این شرح این ادراک هایی است که ما داریم، می گوید اگر شما روی ادراک واقع رفتید این تنجز می آورد، البته بین این ادراک واقع هم مراتب تنجز مختلف است اما اگر ادراک واقع برایتان نشد، فرض گذاشتید که به واقع نرسیدید ممکن است در بعضی از موارد یا موضوعا یا حکما تنجز بیاید، طبیعتا ابداع است چون نرسیدید، فرضتان این است که نرسیدید، این یک نکته.

یک نکته دیگری که دیروز متعرض شدیم این بود که اگر یک چیزی خودش طریقت داشته باشد، کشف ادراکی ناقص داشته باشد شارع هم بیاید ترتیب اثر واقع بدهد ممکن است تتمیم کشف باشد به اصطلاح نائینی؟ مثل ید، جوابش را ما دیروز توضیح دادیم، پس نکته دوم در باب اصول عملی اگر هم ذاتا دارای یک کاشفیتی باشد، اگر آمد جعل این جوری کرد که فرض جهل شما را کرد معلوم می شود آن کاشفیت را الغا کرده، این نکته مهم این است، لذا این که امثال آقای خوئی گیر می کنند که این جا هم کاشفیت دارد بینه هم کاشفیت دارد، چرا بینه بر آن مقدم است؟ نکته روشن شد، چون در بینه کاشفیت هست، کاشفیتش الغاء نشده، اعتبار شده. یعنی روی آن کاشفیت آثار بار کرده، إنما اخذی بینکم بالایمان و البینات، یعنی اگر بینه آمد آثار بار می کنند، روی کاشفیت، نکته فنی روشن شد؟ اما روی ید فرض جعل می کند، می گوید اگر تو می بینی این در این عبا تصرف می کند لکن نمی دانی، خوب دقت بکن! نمی دانی مالک هست یا نه، ید اماره ملکیت، این اماره یعنی علامت، پس نکته دوم که خیلی در این جا، جای توجه است این نکته است.

نکته سوم، اولاً معلوم شد یکی ابداع است و یکیش ادراک است، از زمین تا آسمان با هم فرق دارند. نکته سوم این ابداع چون دست خود مقنن است ممکن است به لحاظ های مختلف ابداع بکند، خوب دقت بکنید! اما در جایی که شما با ادراک واقع می روید لحاظ

معنا ندارد، این دو تا فرق اساسی است، در جایی که شما مطابق واقع و مقابل واقع قرار می گیرید دیگه لحاظ معنا ندارد، فرض کنید شما این جا درخت را می بینید دیگه لحاظ معنا ندارد، بگوییم از یک لحاظ این طور و از یک لحاظ این طور، دیگه لحاظ نداریم که پرسش: وقتی کاشفیت را اعتبار می کند درست نیست؟

آیت الله مددی: آن حتی اگر اعتبار، اولاً که شرح دادیم که آن به کاشفیت کار ندارد، به امر خارجی است، آن که توضیحش گذشت ببینید در باب ابداع می تواند لحاظ بکند و لذا عرض کردیم اگر شما یک گوشتی را از قصاب گرفتید به مولا می گوید که حالا چکار بکنم، این ممکن است لحاظ بکند همین الان که گوشت دست توست می گوید بخور، ببینید، این الان را که لحاظ کرد نه لحاظ حال قصاب کرد، نه لحاظ قبلش کرد، ممکن است لحاظ بکند بگوید از دست مسلمان گرفتی بخور، ممکن است لحاظ بکند قبل از این که دست قصاب بیاید تو بودی که این تذکیر شد؟ تو آن جا بودی که تذکیر شد؟ نخور، این قید را نکرد، دقت می کنید؟ در واقع نمی تواند چنین کاری بکند، اگر واقعا میته باشد نمی تواند لحاظش را عوض بکند، واقعا میته نباشد نمی تواند لحاظش را عوض بکند پس این نکته یک نکته بسیار مهمی است چون مخصوصاً در حوزه های ما متعارف این است که چون مرحوم شیخ دارد که فرموده الشک إما لوحظ فيه الحالة السابقة، لحاظ را در حالت سابقه در استصحاب بردند، در صورتی که طبق این تصویر لحاظ در تمام اصول عملیه است نه در خصوص استصحاب، اصلاً شان اصل عملی لحاظ است، اصلاً وجود اصل عملی، چون می خواهد ابداع بکند، این ابداعی که می کند به لحاظ است، به حسب این لحاظ فرق می کند، این نکته اگر روشن شد خیلی از مشکلاتی که در باب اصول و امارات هست حل می شود، این بحثی که خواهد آمد که نسبت امارات با اصول چیست این بحث خواهد آمد، روشن شد که نسبت امارات به اصول، امارات حد الواقع و اصول حد صورت ذهنی است، اصلاً در یک نسبت نیستند، تعارض امارات و اصول اصلاً لغو است، امارات شما را به واقع می رساند، اصول می گوید اگر واقع مکشوف نیست، خب این ها با هم تعارض پیدا نمی کنند، شما به نحوی از انحا به واقع رسیدید جای ابداع نیست، جای این تصور نیست که اصل بیاید، نسبت اصول عملیه که آقایان برداشتند بحث کردند مثلاً نسبت استصحاب به قاعده ید چون این آقا الان تصرف می کند ما الان می گوییم طبق تصرف مالک است، خب قبل از این

مالک نبوده، اگر استصحاب عدم ملک بکنیم طبق این قاعده با استصحاب عدم ملک می گوئیم مالک نیست، با ید می گوئیم مالک است یا با استصحاب عدم رکوع می گوئیم رکوع نکرده با قاعده تجاوز می گوئیم رکوع نکرده لذا این بین علما مفصل بحث شده که چرا قاعده تجاوز بر استصحاب مقدم است؟ چرا قاعده ید بر استصحاب عدم ملکیت مقدم است؟ مفصل بحث شده. به نظر ما اصلا جای بحث ندارد، نه ثبوت جای بحث دارد و نه اثباتا، فعلا ثبوت اش را گفتیم، اثباتا را بعد عرض می کنم، ان شا الله شاید امروز برسیم، اما ثبوت:

روشن شد قوام اصل به لحاظ است اصلا، اصلا قوامش به لحاظ است، اگر لحاظ نبود اصلا جای اصل نیست نه این که یک اصل معارضش است، اگر لحاظ کرد شما از دست قصاب گرفتید قبل از آن اصلا لحاظ نکرده، اگر قبل از آن لحاظ نکرده اصلا نیست، نه این که حالا معارضش است، اصلا این مثل این می ماند که شما بگوئید من موج ساکن دیدم، موج یعنی متحرک، اگر ساکن شد اصلا موج نیست یا بگوئیم یخ آب شده، اگر آب شد آب است دیگه، یخ نیست، اصلا ما یخ آب شده نداریم، کسی بگوید یخ آب شده دیده، آن آب است دیگه، یخ نیست، بگوئید آبی است که مثلا قبل از مدتی یخ بود، اصلا نیست، یعنی شما یخ را همان آب را در حالت انجماد می بینید، همان آب را در حال میعان آب، اصلا این دو تا عنوان است، در باب اصول هم همین طور است، وقتی آمد به شما گفت قاعده بلی قد رکعت یعنی قبل از رکوع را چون اگر بخواهید استصحاب بکنید باید قبل از رکوع ببینید، اصلا استصحاب چجوری استصحاب می کنید؟ می گوئید من قائم بودم، قیام داشتم، حمد و سوره خواندم الان هم سجده هستم، نمی دانم رکوع انجام شده یا نه؟ اصل عدمش است، این جوری استصحاب می کنند. عده ای از آقایان گفتند عام و خاص است، شاید قدام این طور، عده ای هم یک قاعده دیگر آوردند گفتند هر وقت ما یک قاعده کلی داشته باشیم در مجرای آن قاعده دیگر قرار بگیرد این مقدم است چون هر جا شما قاعده تجاوز داشته باشید اصل عدمش است، یعنی هر جا شما قاعده تجاوز فرض کنید استصحاب عدمش جاری می شود پس چون قاعده تجاوز گذاشت قاعده تجاوز بر استصحاب مقدم است، این راه را هم گفتند، ما هیچ کدام، تخصیص هم گفتند، حکومت هم گفتند، مثل مرحوم آقای خوئی حکومت گفتند، از معاصرین هم بعضی ها را دیدم تخصیص قائل شدند، قدام غالبا تخصیص، آن وقت

.....

تخصیص به این معنا که وقتی می گوید لا تنقض الیقین بالشک، بعد می گوید إذا جزته فشکک لیس بشیء یعنی تو شک نداری، این شک نداری تخصیص است، آقای خوئی می فرماید نه، مثل آقای خوئی و دیگران که این راه را دارند می گویند این شکک لیس بشیء تخصیص نیست، این مثل این می ماند که بگویند اکرم العلماء العالم الفاسق لیس بعالم، این از این قبیل است، شکک لیس، پس نسبت شکک لیس بشیء با دلیل استصحاب نسبت حکومت است چون آن می گوید لا تنقض الیقین بالشک، این جا هم می گوید شک نیست، روشن شد؟ نسبتی که هست نسبت حکومت است، نسبت شرح است، طبق تصور ما هیچ کدام این ها نیست، نه حکومت است نه شرح است نه تخصیص است، نکته اساسی این است که اصولا در موردی که قاعده تجاوز است استصحاب لحاظ نشده، نکته لحاظ است، از این جا ما فرق را پیدا کردیم و اصل عملی تا لحاظ نشود جعل نمی شود، ابداع نمی شود، کی استصحاب لحاظ می شود؟ بیاید حالت قبل از رکوع را ببیند، حالت قیام، شما مگر حمد و قل هو الله نخواندید؟ بله خواندم، خیلی خب، حالا در سجده شک می کنید، یعنی چی؟ یعنی استصحاب عدم رکوع. بلی قد رکعت یعنی چی؟ یعنی من حالت قبل از رکوع را ندیدم، اصلا حالت را ندیده، اگر حالت را ندید ابداع نمی آید

پرسش: این که می گویند کاشفیت لحاظ نمی شود یعنی چی؟

آیت الله مددی: آن بحث دیگری است، الان عرض می کنم، کاشفیتش لحاظ نمی شود نداریم، کاشفیتش را شارع الغا کرده. ما این جور معنا کردیم

پرسش: کاشف هست ولی کاشفیتش لحاظ نشده

آیت الله مددی: لحاظ نشد یعنی الغا شده، این این طور نیست که کاشفیتش

پرسش: کاشفیتش امر واقعی است یا ؟

آیت الله مددی: خب می گویم اگر، در استصحاب هم همین طور است، اگر شما در استصحاب را واقع نگاه کردید مثلا گفتید ما نود درصد دیدیم مطابق بوده، استمرار داشته، از این راه نگاه کردید کاشفیتش را دیدید می شود اماره، همان آثار اماره را دارد، اگر از این

جهت ندیدید از جهت توسعه یقین دیدید شده استصحاب، اصلاً نکته فنی این است و لذا هم ما استصحاب را چند تا معنا کردیم، مثلاً همین وضوء، شما وضو دارید شک در حدث می کنید، عرض کردیم مثل عده ای بعضی ها معتقدند که این استصحاب نیست، قاعده مقتضی و مانع است، خوب دقت بکنید، قاعده مقتضی و مانع، قاعده مقتضی و مانع چی می گوید؟ می گوید مقتضی که آمد یعنی وضو، وضو که آمد، شما آثار وضو را بار بکنید تا یقین به حدث بیاید، تا یقین به حدث، این خودش یک اصل است، ببینید تامل بکنید، شما اگر آثار وضو را بار می کنید وضو را به وجود واقعیش بار بکنید، لذا هم استصحاب نیست، مثلاً شما می گوئید من وضو گرفتم، این وضو گرفتن ممکن است بگوئیم ساعت فلانی بود، با آب بود، در اتاق بود، تمام آن خصوصیات که در ذهن شما یعنی با وضو همراه بود همه آن خصوصیات لحاظ می شود، اما اگر خواستید استصحاب طهارت بکنید شما خصوصیات را لحاظ نمی کنید، می گوئید طاهر بود و طاهر، این نکته فنی را دقت بکنید! چون آقای خوئی در اول بحث اصل مثبت فرمودند گاهی که ما یقین پیدا می کنیم با یک لوازم و خصوصیات است، این جا هم دنباله استصحاب است، ظاهراً نظرشان به همین مثال است

پرسش: عادی و عقلی در مقتضی بار می شود؟

آیت الله مددی: بله خب تمامش بار می شود، چون وضو گرفته، خودش دارد وضو را می گوید.

و لذا خوب دقت بکنید چون من تا حالا چند بار گفتم ولو هی بحث در بحث می آید باز دقت بکنید قاعده مقتضی و مانع نکته فیش چی بود؟ هر کدام یک نکته فنی دارند، قاعده استصحاب را گفتیم، قاعده مقتضی و مانع نکته فیش این است که اگر مقتضی به وجود واقعیش آمد مانع به وجود علمیش بر می گردد نه به وجود واقعی، این خلاصه نکته فنی قاعده مقتضی و مانع، روشن شد؟ شما وضو گرفتید آنی که وضو را بر می دارد وجود علمی حدث است، یقین به حدث، نه وجود واقعی حدث و لذا مثل فرض کنید مثلاً مالک می گوید اگر شما وضو گرفتید بعد شک کردید شک در طهارت دارید، این روی وجود واقعی رفته، این نکته فنی این است، یک کلمه است، اگر روی وجود واقعی رفت مثل مالک می گوید باز دو مرتبه وضو بگیرید، اگر روی وجود علمی رفت می گوید نه

آقا شما باید علم به مانع پیدا بکنید، علم نه وجود واقعی

یکی از حضار: احراز

آیت الله مددی: آهان، احراز

اگر وجود واقعی بود خب شما وضو گرفتید احتمال حدث می دهید، یعنی حدث وجود واقعیست، حدث وجود واقعیست
محتمل است، این قاعده، روشن شد؟ و لذا هم واضح شد که چرا حجت نیست، چون این دلیل می خواهد، این که وضو را به وجود
واقعی بگیرید و حدث را وجود علمی بگیرید خب دلیل می خواهد، ظاهرش هر دو به وجود واقعی اند، یکی را به وجود واقعی می
گیرید و یکی را به وجود علمی، عرض کردم این خیلی مسئله مهمی است، این را خیال نکنید، نظیر این را هم مرحوم آقای خوئی به
نظرم در کتاب نکاح ایشان دیدم، در این مباحث استصحاب هم از آقای میرزای نائینی دیدیم اما آقای خوئی به صورت یک قاعده، این
حرف را نظیرش هم مرحوم نائینی در استثنا دارد، در تخصیص دارد، این ها مطالبی است که خیلی تاثیرگذار است، مرحوم نائینی می
گوید اگر تخصیص آمد یعنی آن خاص به وجود علمیش بر می دارد، یعنی اگر گفت المرأة تری الدم إلى خمسين سنة إلا أن تكون
امراً من قریش، همه زن ها تا پنجاه می بینند مگر زنی که عِلْمِ آنها، این جوری می گوید، نه در واقع، اصلاً معنای تخصیص این
نیست، این را آقای خوئی، عرض کردیم این جا در بحث های فوائد الاصول اشاراتی داشت حالا قاعده که در نیابور دیدیم، این شبیه همین
مطلبی است که این جا گفتیم یعنی اصلاً مراد از تخصیص این است یعنی شما آثار را بر همه زن ها بار می کنید همه زن ها تا پنجاه
سالگی حیض می بینند مگر زنی که عِلْمِ آنها، نه یحتمل، اصلاً مراد از تخصیص یعنی این، اگر گفت اکرم العلماء إلا الفساق یعنی هر
عالمی هست شما اکرامش بکن مگر عالمی که احراز شده فاسق است و لذا اگر احراز فسق هم نکرد اکرم العلماء، اصلاً ایشان می
گوید معنای تخصیص این است، معنای استثنا این است

پرسش: مبهم ۳۵:۳۱

آیت الله مددی: نه وجود علمی از وجود واقعی

یعنی اولی وجود واقعی است، دومی وجود علمی، روشن شد؟ اکرم العلماء و لذا هر عالمی که بود اکرامش واجب است مگر عالمی که

أُحْرَزَ أَنَّهُ فَاسِقٌ

پرسش: علما هم علمیتش باید احراز بشود

آیت الله مددی: نه احراز شده

فرقش این است عالم بودنش احراز شده، فاسق بودنش احراز نشده

پرسش: آن هم باید احراز بشود

آیت الله مددی: نه ایشان می گوید نمی خواهد، اگر احراز شد اکرام ندارد و اما اگر احراز نشد چون عالم است وجوب اکرام دارد، این را تصور بفرمایید، یواش یواش دیگه هی مبانی را من زیاد می گویم که خودتان هم اختیار مبنا بفرمایید.

پرسش: عالمیت هم باید احراز بشود

آیت الله مددی: فرض کردیم احراز شده، در آن بحث نداریم، مثلاً در مرأه زن بودنش خبر احراز باید بشود، اگر خنثی است آن خارج است، مسلم است، دیگه خنثی بودن را خارج بکنید، زن مسلم زن است اما نمی دانیم قریشی است یا نه، مرحوم نائینی می گوید اصلاً این عبارت در عرف یعنی این تمام زن ها تا پنجاه سالگی مگر زنی که أُحْرَزَ أَنَّهُا قَرَشِيَّةٌ

پرسش: ولو واقعا هم قریشی نباشد

آیت الله مددی: ولو واقعا هم قریشی نباشد، نه ولو واقعا باشد ما احراز نکردیم

یعنی مراد إلا أن تكون أمراً من قریش نه این که إلا أن تكون واقعا أمراً من قریش چون اگر واقعا باشد این جا احتمال است نمی توانید تمسک بکنید، ایشان می گوید نه، خوب دقت کردید چی شد؟ ایشان می گوید اصلاً عرف این طور می گوید یعنی عرف عقلاً، روشن شد؟ عرف عام یا عرف قانونی هر جا تخصیص، عرض کردم این اشتباه نشود، در کلمات این ها در فوائد همین اخیراً ما دیدیم و

متعرض شدیم اما به صورت یک قاعده در نمی آمد اما من از کتاب آقای خوئی نقل می کنم، از مستند ایشان در باب نکاح، ایشان می گوید، و لذا این هم یک راه دیگری است برای استصحاب عدم ازلی

پرسش: اولی چرا علمی نیست؟

آیت الله مددی: خب سوال این است، سوال این است که چرا شما مستثنی و مستثنی منه را جدا می کنید؟ ایشان ادعایش عرف است، انصافا عرفی بودنش هم روشن نیست با تمام احترام به آقای نائینی، اگر اولی وجود واقعی است دومی هم وجود واقعی است، چه فرقی دارد؟

پرسش: مقتضی و مانع همین است؟

آیت الله مددی: احسنتم! خود معنای علم این است که یک مطلب گفتیم چند تای دیگه هم به ذهنتان بیاید، در مقتضی و مانع هم آن قاعده ثابت نیست به همین نکته، این که قاعده مقتضی و مانع، این که آقای خوئی در اول بحث اصل مثبت اگر بار دیگر نگاه بکنید ایشان فرمودند در بعضی از جاها وقتی که ما یک صورتی از شیء می گیریم با لوازمش می گیریم، اگر ادامه می دهیم با لوازمش ادامه می دهیم، فکر می کنم مثال مرادشان همین مثل وضو باشد، شما وضو گرفتید شک می کنید استصحاب بقای طهارت، اما آن وضو را با لوازمش یعنی طهارتی که وضو گرفتید، وضو در اتاق بود، با آب نیم گرم بود، تمام این خصوصیات، مشدی حسن آن جا نشسته بود، تمام این خصوصیات در ذهنتان هست، استصحاب که می کنید این است، جواب ما: این اصلا استصحاب نیست، اصلا قاعده مقتضی و مانع استصحاب نیست، این اگر شما خصوصیات را می بینید چون استصحاب نیست، چون اول را به وجود واقعیش دیدید، چون به وجود واقعیش دیدید تعامل با حد الواقع کردید خود حد الواقع با تمام حدودش پیش شما ثابت است، دومیش نکته دیگری است، دومیش نکته اش این است که شما آن حد الواقع تان که وضو بود به حال خودش محفوظ است، نمی خواهید بگویید وضو باقی است، می خواهید بگویید هنوز حدث احراز نشده، این استصحاب نیست، بله اگر اولی طهارت بود، می گوید من دو ساعت قبل طهارت داشتم، می گوید از کجا؟ می گوید نمی دانم، وضو گرفتم یا غسل کردم چچوری بود، می دانم دو ساعت قبل طاهر بودم،

می گوید آن را استصحاب بکن، ببینید! این استصحاب است، اما قاعده مقتضی و مانع استصحاب نیست، آن مسئله ای را که ما در استظهار بود آن هم استصحاب نیست، اگر زنی تا حالا خون می دید شما می گفتید حرام است، این زن با تمام خصوصیاتش اگر خوش قطع شد می گوید حرام است، این گفتن حرام استصحاب نیست، توضیح دادیم، این جا زن را به وجود واقعی دیدیم، خاله، عمه، خانه کی بوده، امروز کجا بوده، تمام خصوصیات محفوظ است، نه این که شما استصحاب کردید خصوصیات هم با آن آوردید، اصلاً آن استصحاب نیست، آن استظهار بود، گفتیم وقتی که زن حائض می شود حرام می شود ذات زن، این ذات الان هم محفوظ است، این چه ربطی به استصحاب ندارد، آن ذات زن که گفتید با تمام خصوصیاتش، آن زنی که با تمام خصوصیاتش، لذا در آن جا هم، این دو تا نکته را عرض کردم من می گفتم بعضی ها استصحاب هم نیستند خوب روشن بشود، اگر شما گفتید آن ذات زن را با تمام خصوصیات می بینید نه این که آن جا لوازم حجت است، نه، اصلاً آن جا استصحاب نیست که بحث لوازم بشود

پرسش: آن وقت استصحاب های ما می شود همان مقتضی و مانع

آیت الله مددی: و لذا هم مرحوم آقای آقا شیخ هادی حرفش این است، ایشان استصحاب را نمی داند، مقتضی و مانع، می گوید این قاعده پیش عقلاً ثابت می شود، انصافاً عقلائیتش هم روشن نیست، ما باشیم و قواعد انصافاً دلیل نداریم که مقتضی به وجود واقعی و مانع به وجود علمیش، این خب خلاف قاعده است.

و صلی الله علی محمد وآله الطاهرين